

۱۶ این روزها حرف‌های زیادی دربارهٔ فرانسه و جنبش شب‌خیزان هست. آیا جایی برای خوش‌بینی می‌بینید؟ آیا در اینجا با نوعی فعال‌سازی مجدد سیاست روبه‌رویم؟

جواب مبهمی بهتان می‌دهم. هر وقت جنبشی در کار باشد من شخصا همیشه خوشحال می‌شوم. طبعاً ترجیح می‌دهم جنبشی باشد تا اینکه هیچ چیزی نباشد. از این منظر باید وجود این جنبش را به رسمیت بشناسیم، درک کنیم که مدتی است دوام آورده، خیلی‌ها به آن برمی‌خورند، مکث می‌کنند تا درباره‌اش تأمل کنند یا عضوی از این جنبش می‌شوند، واینکه همچنان فضای خوبی برای بحث حول‌وحوش آن هست. همه اینها مثبت است. از سوی دیگر، به گمانم این جنبش احتمالاً چیزی نیست که عمق وضع سیاسی فرانسه را تغییر دهد، چون من آن را وضعیتی بسیار دشوار یا حتی مسدود می‌بینم. مسئله بر سر حسن ظن یا سوظن به فعالان دیگر جنبش نیست. ولی آنها باید با این واقعیت کنار بیایند که جست‌وجوی یک سیاست جدید در بستر جاری – چیزی که در ضمن سیاست موجود را در هم بکوبد – به گمانم فرایندی بسیار طولانی است. پس به اینکه این جنبش بسیار مثبت است در سطح نظم عمومی نباید توقع نتایج فوری داشت.

۱۶ **بااین‌همه ما در آغاز یک فرایند به‌سر می‌بریم؟**

امیدوارم. امید من این است که در آغاز یک فرایند باشیم، چون این‌جور جنبش‌ها همیشه ردپاهایی از خود به جا می‌گذارند. آدم‌هایی از دل آنها بیرون می‌آیند با این باور راسخ که باید کاری کنیم و ایده‌های جدیدی داشته باشیم. گروه‌های کوچکی شکل می‌گیرند و تجربیات محلی اشاعه می‌یابند. شب‌خیزان تا به امروز در شهرستان‌ها بازتاب خوبی داشته. خب، دقیقاً نمی‌دانیم چطور می‌تواند خود را تداوم بخشد. ولی همه اینها ردپاهایی از خود به جا می‌گذارند. و از این منظر امیدوارم زمینه‌ساز چیزی باشد. امیدوارم زنگ‌ها برای وقوع چیزی به صدا درآیند.

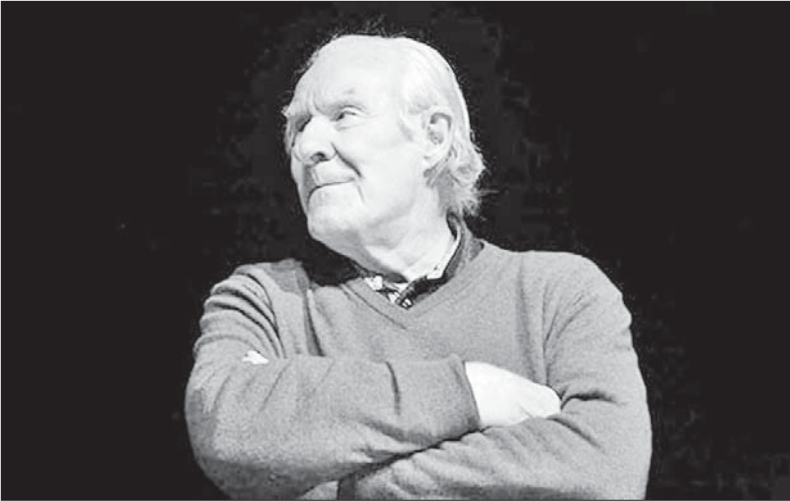
۱۶ **به نظران، مصاحبه مجدد فضاهای عمومی، مثل کاری که اکنون شب‌خیزان در پاریس می‌کند، برای اینکه مردم بار دیگر سیاسی شوند مهم است؟**

اشغال فضای عمومی همیشه مهم است. نمونه‌هایی در گذشته داریم که اشغال فضاهای عمومی یا ساختمان‌های عمومی و مکان‌های تصمیم‌گیری سیاسی کمک کرده‌اند سیاست انقلابی شکل بگیرد. وقتی از انقلاب‌ها سخن می‌گوییم از حمله به زندان باستیل، تصرف کاخ زمرستانی و نظایر آن سخن می‌گوییم. وقتی یک جنبش فضاهایی را اشغال می‌کند که به مراجع قدرت یا زندگی عادی تعلق دارد، با اراده جمعی شکل آنها را تغییر می‌دهد و به فضاهای جدیدی بدل می‌کند. این لحظات همیشه مهم و مؤثر است. با این حال باید آگاه باشیم که این لحظات به‌خودی‌خود بیانگر آینده‌ای روشن نیستند؛ قرار نیست برای ابد در میادین بمانیم. در ضمن باید به کارهای بعدی، در درازمدت، فکر کنیم. به نظرم معضله سیاست در کل این است که چطور می‌تواند زمانمندی خود را تعریف کند؛ یعنی بنده زمانمندی تحمیل‌شده بر ما نباشد. دولت چیزی است که یک زمانمندی خاص تعیین می‌کند. همین الان طرح انتخابات ریاست‌جمهوری آتی و اینکه چه کسی قرار است در سال ۲۰۱۷ نامزد شود و… همه را فلج کرده. ابداع یک سیاست نو به معنای ابداع یک زمان نو است. اشغال فضاهای عمومی بخشی از این فرایند است.

۱۶ **آیا زنگ‌ها جای دیگری به صدا درمی‌آیند؟ آیا به جای مشخصی فکر می‌کنید که در آن اتفاقی بیفتد؟**
در مقیاس جهانی در وضعی هستیم که من آن را دوره «فترت» تاریخی می‌نامم. یعنی، دوره تجربیات تاریخی بی‌نظیر قرن بیستم و نیز دوره دولت‌های عظیم سوسیالیست به‌سر آمده. ولی نمی‌دانیم آینده چگونه خواهد بود. می‌شود. به حد فاصل دو دوره هستیم. و به گمانم در وضعیت‌های فترت اوضاع با نشانه‌ها، جنبش‌ها و شورش‌های جزئی پیش می‌رود. همین‌طور با ورود تاریخی جوانان جدیدی به صحنه که تجربیات گذشته را از سر نگذرانده‌اند و به این ترتیب نقطه شروع‌های متفاوتی دارند. این چیزی است که امروز خود را نشان می‌دهد و برحسب مسئله سیاست، حیات سیاسی، سازماندهی حیات اجتماعی و غیره خصوصیات بدیعی دارد. همه اینها در حین نوعی جست‌وجوی کورمال‌کورمال اتفاق می‌افتد. ولی مطمئنم این جست‌وجو زمینه‌ساز چیزی است. در دنیای امروز جنبش‌های خیلی مهمی داریم. از ترکیه تا قاهره و هنگ‌کنگ جنبش‌های اشغال دیداری داشته‌ایم که بحث‌های عمومی مهمی به راه انداخته‌اند. همه اینها بالاخره به بار خواهند نشست.

۱۶ **آیا نیروهای سیاسی همچون پودموس در اسپانیا، سیریزا در یونان یا جرمی کوربین در بریتانیا بخشی از این فرایندی هستند که از آن صحبت می‌کنید؟**

به نظرم، تا حدود زیادی همین‌طور است. اگر دقیق‌تر به این شکل‌بندی‌ها نو – یا گرایش‌های نو در شکل‌بندی‌های قدیم – بنگریم می‌توانیم برنی سندرز را هم در این لیست قرار دهیم. همه اینها بخشی از چیزی‌اند که جنبش‌ها تولید کرده‌اند. هرچه نباشد، بدون جنبش‌های دهه ۲۰۰۰ سیریزایی در کار نبود، پودموس نتیجه بسیج توده‌ای عظیم جنبش‌های ضد‌اشغال بود، حتی برنی سندرز از پیامدهای جنبش اشغال وال‌استریت است. در اصل همان جوان‌ها از او حمایت می‌کنند. پس این نخستین تلاش برای بیرون‌کشیدن برخی جهت‌گیری‌های سیاسی از این جنبش‌هاست، ولی درون چارچوب رسمی اتفاق می‌افتد و به همین جهت به‌وضوح ناامیدی‌های زیادی ایجاد می‌کند. چون چارچوب رسمی منطق خاص خود را دارد و با جنبش در تناقض است. وقتی احزابی مثل سیریزا یا پودموس در چارچوب رسمی بازی می‌کنند کارشان سخت می‌شود و نمی‌توانند خود را با جنبش تنظیم کنند. به‌رحال ما با این معضل دشوار روبه‌رویم؛ پذیرفتن احزابی که در اوج شوروشوق جنبش ایجاد شده‌اند و در همان چارچوب رسمی بازی می‌کنند. گویی بالاچار



آلن بدیو درباره عشق و سیاست، خیزش شبانه و آینده اروپا؛

راه شاهانه‌ای به رهایی نیست

ترجمه: رحمان بوذری

خیزش شبانه پاریس همچنان همدلی‌ها و نقدهای روشنفکران فرانسوی را برمی‌انگیزد. در خلال این بحث‌ها می‌توان به اهمیت و گستره این جنبش و نیز ضعف‌ها و کاستی‌های آن پی برد. به‌رغم گذشت بیش از یک ماه، خیزش شبانه پاریس و دیگر شهرهای اروپا در تلاش است تعین تازه‌ای به خود دهد فراتر از صرف اشغال میادین. آنچه در ادامه می‌آید مصاحبه آلن بدیو، فیلسوف سرشناس فرانسوی، است که مجله نیواستیمن، پس از انتشار کتاب «پادفلسفه وینگنشتاین»، او را «جانشین ژان پل سارتر و لویی آلتوسر» خواند. این گفت‌وگو با یک روزنامه‌نگار یونانی صورت گرفته، بعد از سخنرانی اخیر بدیو در مؤسسه فرانسوی یونان با عنوان «فعالیت سیاسی امروز چه معنایی دارد».

آلن بدیو، فیلسوف فرانسوی، در جریان سخنرانی در یونان

این فکر که «خب آن‌موقع جوان بودم و وارد ماجرابی شدم که نتیجه‌ای در بر نداشت». ما باید بر این نظر باشیم که گرچه شکست‌های راهبردی می‌خوریم همچنان به‌رغم پیچ‌وخم‌های تاریخ به راه خود ادامه می‌دهیم. تاریخ‌نه در مسیری راست و هموار بلکه در راهی پرپیچ‌وخم پیش می‌رود؛ نباید خیال کنیم راهی شاهانه به رهایی وجود دارد. بدیاری‌ها هست، ناخوشایندی‌ها و جنبه‌های منفی هست، و به همین دلیل است که باید قطب‌نمایی داشته باشیم تا راه را نشانمان دهد. بدون قطب‌نما کارمان به پیری و سرخوردگی می‌کشد.

۱۶ **به خاطر این تغییرات ناگهانی بخت و اقبال است که شما از کمونیسم نو، سخن می‌گویید. آیا می‌توان کمونیسمی غیر از کمونیسم قدیم تصور کرد که آن را به مقام «منون مقدس» بر می‌کشیدند؟**

بله، نه‌فقط فکر می‌کنم باید تصویری از این کمونیسم داشته باشیم، بلکه به‌گمانم از جهاتی می‌دانیم خطاهای فاحش گذشته کدام‌اند. برای مثال، می‌دانیم این تصور غلط است که قدرت دولتی راه‌حل همه مشکلات مربوط به راهی است. می‌دانیم حتی اگر با خنودن پیروز شویم به این معنا نیست که خنودت می‌تواند ابزار معمول حکومت باشد. می‌دانیم به صلاح سازماندهی سیاسی یا حزب نیست که تمام‌وکمال با دولت درآمیزد. این درآمیختن نتیجه‌ای ندارد جز بیرون کردن مردم از پروژه رهایی، و ارباب به بار می‌آورد. عواملی هست که بتوان به کمک‌شان نخستین فاز کمونیسم را ارزیابی کرد، فازی که در نظر من پیروزی انقلاب به معنای دقیق کلمه در آن دست بالا را داشت. اساساً کل تاریخ قرن بیستم تاریخ آن گروه‌های سیاسی است که پذیرفته‌اند روش‌های منتهی به پیروزی انقلاب در ضمن می‌توانند روش‌های منتهی به ساختن دنیایی جدید باشند. این تصور غلط است. روش‌های مربوط به شکست دادن دشمن همان روش‌های مربوط به بسیج دوستان نیستند. می‌توان این زور بر دشمن غلبه کرد – و گاهی مجبوریم چنین کنیم – ولی نمی‌توان با زور از دوستان خواست کاری را انجام دهند. باید تمام درس‌های این نکته را بیرون بکشیم. در نظر من مهم‌ترین درس این است که نباید اوضاع را به دو رابطه [دولت و جنبش] تقلیل داد، بلکه همیشه سه رابطه هست. اولاً، باید جنبشی توده‌ای باشد که با لاپواین‌های خدوش را دارد، از جمله در لحظات رشدونمو آن. جوانان و کارگران باید قادر باشند خود را بسیج کنند و وقتی اوضاع را مناسب دیدند خواست‌هایشان را بر زبان آورند. جنبش توده‌ای باید حی‌وحاضر باشد، برخلاف تجربیات گذشته که در آنها جنبش را کشتند. ثانیاً، مادام که نمی‌توان دولت را به کل سرنگون یا با چیزی دیگر جایگزین کرد باید راهی برای اداره‌کردن دولت یافت. ثالثاً، باید در حد فاصل این دو [جنبش و دولت] سازماندهی در کار

۱۸۲۰» (انقلاب ژوئیه) به استقرار مجدد سلطنت انجامید. ازجمله قانون‌های تاریخ این است که هیچ جنبشی نمی‌تواند تا ابد سرعت خود را در یک حد نگه دارد. گرایش‌های مخالفی در کار است، نظم مستقری هست، اشتباه است چسبندگی و سرسختی آن را دست‌کم بگیریم. ما در دوره فترت به‌سر می‌بریم که در آن هر کسی باید انتخاب‌ها و امکان‌های خود را محاسبه کند. یکی از این امکان‌ها تجربه تلخ ولی اجتناب‌ناپذیر ادغام مجدد همه تقلاهای یک جنبش در نظم مستقر است. نباید به این خاطر زانوی غم بغل کنیم. تاریخ طبع خوش‌بینی دارم. به نظرم باید رک و راست بگوییم که همه این اتفاقات دلیل نمی‌شود نتیجه بگیریم وقوع آنها ناگزیر است.

۱۶ **پس شما همچنان کمونیسم را یک افق می‌دانید؟**
بله، نه‌تنها این افق برای من گشوده است بلکه به نظرم مدنظرداشتن این افق خیلی مهم است. چون اگر هیچ ایده راهبردی نباشد آن‌وقت جنبش‌هایی که تحمل شکست یا ادغام در وضع موجود می‌شوند تأثیرات سوبژکتیو ویرانگر و سوزه‌هایی ناامید به بار می‌آورند. این خطر هست که بسیج توده‌ای از دست برود،



اندیشه

باشد. یعنی نوعی از سازماندهی که در آن واحد از درون جنبش توده‌ای می‌جوشد و در ضمن حیات مستقلی دارد و قدرت مشخصی بر دولت اعمال می‌کند.

۱۶ **در این طرح کلی آیا جایی برای اروپا، فدرالیسم و فرارفتن از دولت‌ها باقی می‌ماند؟**

به نظرم هر اقدامی که درصدد فرارفتن از چارچوب ملی باشد تا حدودی جاذبه دارد. از یاد نبریم که رسالت اصلی سیاست رهایی‌بخش بین‌الملل‌گرایی است، حتی اگر در درس‌های جدی به بار آورد. امروز نمی‌توان چارچوب ملی را مناسب سیاست دانست. وانگهی تحلیل جنبش‌های اخیر نشان می‌دهد جنبش‌ها جهانی‌اند. جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ نیز همین‌طور بودند. جنبش‌های کنونی همه عین هم نیستند ولی جنبش‌هایی‌اند در اقضا نقاط جهان. باید متحد شوند و به هم پیوندند. ما باید در مقیاس جهانی عمل کنیم. هر چه نباشد، سرمایه‌داری امروز جهان‌گستر است و برای مقابله با آن اگر تمامی سازمان‌های مترقی صرفاً محدود به چارچوب ملی بمانند در موضع ضعف قرار می‌گیرند. با این‌همه به نظرم باید به گفته مارکس برگردیم: «کارگران هیچ موطنی ندارند». این حرف امروز بیش از پیش صادق است چون با یک پرولتریای بین‌المللی روبه‌رویم. بخش عمده‌ای از کارگران کشور من، فرانسه، اهل مراکش، مالی و غیره‌اند. بین‌الملل نقدا در تکتک کشورهای ما وجود دارد. به همین منوال، وقتی تعداد مشخصی پناه‌جو به کشور شما می‌آیند برخی‌شان می‌مانند و می‌شوند جزئی از دید شما به جهان. پس ما به دید بین‌الملل‌گرایانه‌ای نیاز داریم پس نیرومندتر از بین‌الملل قدیم. اروپا از نظر من لولوخورخوره نیست، چه بسا اگر فقط اروپای بوروکرات‌ها نبود می‌توانست چیزی مثبت باشد.

۱۶ **واقع‌های که اکنون شاهد آتیم آمدن توده‌های پناه‌جویان به اروپاست. نظر‌تان راجع به برخورد یونانی‌ها با این پدیده چیست؟**

تا جایی که می‌دانم، اصولاً آدم‌هایی که در مضیق‌ه‌اند کسانی را که در مضیق‌ه‌اند بهتر درک می‌کنند تا آدم‌هایی که در خودپرستی بی‌تحرشان تثبیت شده‌اند. راستش به نظر می‌رسد یونان قابلیت معنابهایی – و البته متناقضی – نشان داده تا دریا بد چه می‌توان کرد و پناه‌جویان را سروسامانی دهد. همه اینها وقتی در‌خور توجه بیشتر است که ببینیم یونانی‌ها در وضع مناسب و راحتی نیستند – راستش اکنون دوباره دست به اعتراض زده‌اند. در آینده این نوعی سوبژکتیوینه جذاب است؛ برقراری ارتباط میان آدم‌هایی که از دنیای شما نیستند برای اینکه با هم کاری بکنند. به نظرم بین‌الملل‌گرایی قدیم همچنان بیشتر ملی‌گرایی بود، مسئله بر سر تشکیل درآسروین بود. بین‌الملل قدیم نمایندگان‌ی از هر کشور داشت. ولی نمونه آرمانی ما ساختن یک بین‌الملل حقیقی است، بین‌المللی متشکل از مردمان. **۱۶** **شما نه فقط از سیاست بلکه از عشق هم به عنوان یک رویه حقیقت سخن می‌گویید. به نظر‌تان چطور می‌توان کاری کرد جادوی عشق به‌رغم گذر زمان و محدودیت‌های اجتماعی بیاید و تداوم بیابد؟**

مشابهت‌های خلاف‌آمدی میان عشق و سیاست انقلابی هست، چون در اصل همه چیز با رخدادها آغاز می‌شود. عشق با مواجهه آغاز می‌شود، نوعی خوش‌شانسی اولیه که امکان این عشق را فراهم می‌کند. این شانسی است که در واقعیت حک شده، راستش بخش زیادی از ادبیات جهان درباره تافته میان این خوش‌شانسی و ازدواج ستنی است. شمار آثار با نمایشنامه‌هایی که به جوان‌هایی اختصاص دارد که عشق‌شان به یکدیگر با برنامه‌ریزی خانواده‌شان جور در نمی‌آید به خوبی حاکی از آن است که دیرزمانی همگمان درافتاده‌اند عشق نوعی حادثه تکین خلق است. مسئله فقط بر سر ازکارانداختن نظم موجود جامعه یا مختل‌کردن آن نیست. هم در سیاست انقلابی و هم در عشق با همان مشکل همیشگی بعد از آن روبه‌رویم؛ باید چیزی بسازیم. عشق نمی‌تواند در تجلی‌گاه مواجهه متوقف شود بلکه باید یک بنا احداث کرد. دقیقاً بنایی که باید احداث شود تجربه جهان «این دو» فرد است. این تجربه‌ای سراسر خارق‌مفرد است چون ما بر حسب عادت جهان را همچون تجربه شخصی خودمان تجربه می‌کنیم؛ آنچه من می‌بینم، آنچه من حس می‌کنم. با ششقت باید چیزی‌ها به واقع «برای دو» اتفاق بیفتد. به این معنا که وقتی دو نفر مسافرتی می‌روند به راستی در مقام دو سفر می‌کنند، شما یک چیز را می‌دانید و من می‌دانم که دو جور می‌بیند، شما درباره این تفاوت منظر صحبت می‌کنید، شما در این تفاوت جا دارید. و البته این اتفاق می‌تواند به تصمیم شما برای باهم‌بودن و با هم زیستن برگردد، یا تصمیم به‌جده‌دارشدن. شکل همه تصمیم‌های ریز و درشتی از این دست در نهایت با این واقعیت تغییر می‌کند که این که تصمیم یک شخص منفرد بلکه تصمیم دو است. پس عشق تجربه مدام‌ساختن چیزی به همراه یکدیگر است. این است زمان دیرپای عشق. گاهی شکست می‌خورد، درست همان‌طور که دولت‌های سوسیالیستی شکست خوردند، چون در یک لحظه خاص یکی از دو فرد یا حتی هر دو با هم دیگر نمی‌توانند این دیوودن را درون خویش تحمل کنند. این دیوودن در تصمیماتشان را. تصادهایی پیدا می‌شود که ما نمی‌کوشیم رف‌ع‌شان کنیم. به نظرم بخت‌یاری و نیروی عشق زمانی است که موفق می‌شود بر بحران‌ها غلبه کند. هیچ چیزی درباره عشق بی‌نظیرتر از آشتی پس از دعوا و مرافعه‌ها و بحران‌ها نیست. یعنی که احساس کنیم بالاخره توانسته‌ایم چیزی بسازیم که تصورش را نمی‌کردیم. به همین دلیل نباید از بحران‌ها که اجتناب‌ناپذیرند بترسیم. و به همین دلیل است که عشق همانند سیاست رف‌ع‌ور‌ج‌وع مشکلات است.

بی‌تردید اگر عاشق شویم و به خودمان بگوییم اوضاع خودبه‌خود پیش خواهد رفت و مشکلی نخواهد بود پای در مسیر غلطی گذاشته‌ایم و بدترین شروع است.

منبع: ورسو

رئویو

معرفت‌شناسی از پایه

معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت، یکی از حوزه‌های اصلی فلسفه و از پایه‌های فلسفه تحلیلی محسوب می‌شود. برخی از مسائل این حوزه که از زمان افلاطون قدمت دارند، امروزه نیز همچنان مطرح و جالب توجه‌اند. معرفت‌شناسی در کل به‌عنوان نظریه چستی معرفت و راه‌های حصول آن تعریف می‌شود؛ اما پژوهشی درباره پرسش‌هایی است که بیشتر معطوف به بحث درباره امکان معرفت و چستی معرفت است؛ پرسش‌هایی ازاین‌دست که به چه چیزی معرفت داریم؟ آیا موضوعاتی وجود دارد که دایره شناخت و عقل ما بیرون باشد و هرگز نتوان درباره آنها به معرفتی یقینی دست یافت؟ در چه شرایطی یک شخص به چیزی معرفت دارد؟ در چه شرایطی باور یک شخص به چیزی موجه است؟ کتاب «درآمدی بر نظریه معرفت» اثر نوح لموس، استاد دانشگاه ویلیام‌ومری، ازجمله منابع «برای آشنایی» در این حوزه است که توضیحی روشن و فهمیدنی از مباحث فنی این‌موضوع ارائه می‌دهد. این کتاب درصدد است برخی از مسائل اصلی معرفت‌شناسی و راه‌حل‌های پیشنهادی برای خواندن آنها را به خواننده معرفی کند. ازاین‌رو، کتاب حاضر را می‌توان عمداً برای دانشجویانی مقید دانست که نخستین دوره خود را در نظریه معرفت می‌گذرانند؛ اما با توجه به پیش‌فرض نویسنده که خواننده را دارای پیش‌زمینه فلسفی جامع نمی‌داند، کتابی است که می‌تواند برای عموم علاقه‌مندان به آموختن مسائلی پیرامون معرفت‌شناسی نیز مفید باشد. نویسنده در فصل اول بین برخی از معانی نادستن، تمایز و تمرکز اصلی کار خود را روی معرفت می‌گذارد. در این فصل این نظر ستنی بیان می‌شود که معرفت گزاره‌ای عبارت است از باور موجه صادق و به‌صورت‌کلی درباره مفاهیم باور، صدق و توجیه بحث می‌کند. در فصل دوم برخی از مسائل این‌نظر ستنی بررسی می‌شود. بخش عمده فصل دوم به بررسی برخی راه‌های ساده تحلیل یا تعریف‌های معرفت اختصاص دارد. در فصل‌های سوم، چهارم و پنجم به این می‌پردازد که چه چیزی باور را توجیه می‌کند. در این فصول تقریرهایی از مبناکرایی، انسجام‌گرایی، وثاققت‌گرایی و معرفت‌شناسی فضیلت‌محور بررسی می‌شود. در فصل ششم به‌طور خلاصه از نزاع بین درون‌گرایی و بیرون‌گرایی درباره توجیه بحث می‌شود. مسئله دور معرفتی زمانی مطرح می‌شود که ما به این موضوع می‌پردازیم که چگونه می‌توان فهمید راه‌های باور یافتن‌مان موقّق اند. در فصل هفتم، به موضوع شک‌گرایی گرفته و نویسنده به چندین استدلال شک‌گرایانه پرداخته و برخی از پاسخ‌های اصلی به آنها را بررسی کرده است. در فصل هشتم به مسئله معیار می‌پردازد و بر صورت‌بندی رودریک چیزمل از این مسئله و موضع جزئی‌گرایی متمرکز می‌شود. در اکثر مباحث این کتاب، نویسنده برای ارزیابی معرفت و توجیه از مثال‌های خاصی از معرفت و توجیه‌کمک می‌گیرد. در فصل نهم دیدگاه‌هایی درباره معرفت پیشینی و توجیه را بررسی می‌کند. با این مضمون‌ها در معرفت پیشینی و توجیه ما منحصر است به آنچه تحلیلی است یا نه و در فصل آخر نیز کتاب با بحث کوتاهی درباره برخی مضمون‌های محوری در معرفت‌شناسی طبیعی‌شده به انتها می‌رسد. تمام تلاش نویسنده در کتاب بر آن بوده تا بین نگاه گسترده و عمیق درباره مسائل معرفت‌شناسی تعادل برقرار کند.



درآمدی بر نظریه معرفت

نوح لموس

مهدی فرج‌بی‌پاک، عاطفه حقّی

ناشر: مرکز

قیمت: ۲۶۵۰۰ تومان

بررسی

علیه بورژوازی روستایی

جواد لک‌زبان

«حتی اگر آینده روشنی در پیش نباشد، نباید از حرکت ایستاد». این جمله از آن مردی است که خود در سیاه‌ترین روزهای ایتالیا در روزگار فاشیست‌ها همواره با تفکر و انتقاد و اندیشه در تکیاو بود. آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) روشنگر و نظریه‌پردازِی بود که از چشم‌اندازهایی نو در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی دفاع می‌کرد و با کمونیسم جبرگرایانه حاکم بر شوروی بسیار فاصله داشت. او با دانشی ژرف به سراغ شهریار ماکیاوولی رفت تا در خوانشی نوآورانه از جنبه انقلابی این اثر بگوید. در نظر گرامشی، شهریار ماکیاوولی را می‌توان همچون نمونه تاریخی «اسطوره» ژرژ سورل مطالعه کرد، یعنی نمونه یک ایدئولوژی سیاسی که به‌صورت یک خیال‌آباد بی‌روح با نظریه‌یافتی عالمانه ارائه نمی‌شود، بلکه به‌صورت آفریده یک تبیل عینی که روی مردم پراکنده و ازهم‌پریده اثر می‌کند و اراده جمعی آنها را برمی‌انگیزاند و سازمان می‌بخشد. خصلت تحلیلی شهریار در این حقیقت است که شهریار در واقعیت تاریخی حضور نداشت، و به‌شکلی مستقیم و عینی خود را بر مردم ایتالیا عرضه نکرد، بلکه تجردی مطلقاً نظری بود. اما عناصر عاطفی و اسطوره‌ای که در سراسر این کتاب کوچک پراکنده است، در پایان آن، در یک حرکت دراماتیک بسیار مؤثر، کنار هم گذاشته می‌شوند و جان می‌گیرند و شهریار را که «به‌راستی موجود است» به عمل فرامی‌خوانند. در سراسر کتاب، ماکیاول به این بحث می‌پردازد که شهریار چگونه باید باشد تا مردم را به‌سوی بنیان‌گذاری یک دولت جدید رهبری کند. در پایان کتاب ماکیاول خودش با مردم درمی‌آمیزد، به هیئت مردم درمی‌آید – نه با مردم به‌مفهوم «عام» کلمه، بلکه مردمی که توانسته با استدلال پیشین متقاعدشان کند – و خود به صورت سخنگوی آگاهشان درمی‌آید و احساس می‌کند که چنین است، و خود را با آنها همدات می‌داند. به نظر می‌آید که کل این اثر «منطقی» فقط بازتاب مردم است، احتجاجی درونی است که درون ذهن مردم رخ می‌دهد و پایان او احتجاج، ندایی است اضطراب‌آمیز و شورمند. به این خاطر است که پس‌گفتار شهریار چیزی از بیرون آمده، الحاقی و خطابه‌وار نیست، بلکه باید آن را پاره ضروری اثر دانست، و درواقع بخشی از کتاب است که نوری واقعی بر تمام اثر می‌افشاند و آن را به نوعی «بیانیه سیاسی» مانند می‌کند. گرامشی یکی از آن مردی می‌داند که ماکیاول هرگز نمی‌گوید در اندیشه‌ش تغییر است یا خود سودای تغییردادن در سر دارد؛ اما ماکیاول به تعبیر گرامشی به‌طور مشخص نشان می‌دهد نیروهای تاریخی چگونه باید عمل می‌کردند تا مؤثر واقع می‌شدند.

گرامشی با نظر به تجربه شهریار ماکیاول در کتاب «شهریار جدید»،

از شهریارِی در قامت حزب می‌گوید: شهریار نوین، شهریار اسطوره، نمی‌تواند آدمی واقعی و فردی مشخص باشد. فقط می‌تواند یک سازمان باشد؛ یک عمر پیچیده اجتماع است که در آن اراده‌ای جمعی، که به‌رسمیت شناخته شده و تا حدی در عمل خود را نمایش داده، رفته‌رفته شکل مشخص به خود می‌گیرد. تکامل تاریخی این ارگانیسم را پدید آورده و آن، حزب سیاسی است؛ اولین هسته حای نطفه‌های اراده جمعی که می‌کوشد عام و تام باشد.



او پا در جای پای ماکیاول می‌گذارد تا این‌بار حزب را راهنمایی کند و در قدم اول از اراده می‌نویسد و اینکه لازم است در شهریار جدید از اراده جمعی و به‌طورکلی اراده سیاسی به‌معنای امروزی کلمه تعریفی ارائه کرد؛ اراده به‌معنای آگاهی کارآمد نسبت به ضرورت تاریخی، به‌معنای بازگر اول یک درام واقعی و مؤثر تاریخی. ازاین‌رو، یکی از نخستین بخش‌ها حتماً باید به موضوع «اراده جمعی» اختصاص یابد و مسئله را به این نحو مطرح کند؛ چه‌موقع می‌توان گفت که شرایط برای بیدارکردن و انکشاف اراده جمعی ملی- مردمی وجود دارد؟

گرامشی معتقد است در پاسخ به این پرسش باید به تحلیل تاریخی (اقتصادی) ساخت اجتماعی جامعه موردنظر، توأم با معرفی «دراماتیک» کوشش‌هایی که طی قرون برای بیدارکردن این اراده صورت گرفته و دلایل شکست‌های بیابان آن پرداخت و خود در تحلیل شرایط ایتالیا می‌نویسد که علت شکست‌های بیابِی در ایجاد اراده جمعی ملی- مردمی را باید در وجود بعضی گروه‌های اجتماعی پیدا کرد؛ گروه‌هایی که بر اثر تجزیه بورژوازی کمون‌ها پدید آمدند، و در صصلت ویژه سایر گروه‌ها که بازتاب کارکرد بین‌المللی ایتالیاست و غیره، به‌عنوان مفر کیلسا و تنگناکه امپراتوری روم مقدس، این کارکرد و وضع ناشی از آن به وضعیتی داخلی انجامید که می‌توان آن را «اقتصادی- اتحادیه‌ای» نامید که از نظر سیاسی بدترین شکل‌های جامعه فنودالی است؛ شکلی که کمتر از همه مترقی است و بیش از همه ایستاست. در ایتالیا هرگز یک نیروی کارآمد زاکیون، از همان قبیل که در سایر ملت‌ها اراده جمعی ملی- مردمی را بیدار کرده و سازمان داده و دولت‌های امروزی را پدید آورده، وجود نداشته است. آیا شرایط برای تکوین این اراده سرانجام به وجود خواهد آمد؟ روابط کنونی میان این شرایط و نیروهای مخالف با آن کدامند؟ از دیرباز اشرافیت زمین‌دار و به‌طور عام‌تر مالکیت ارضی در تمام شکل‌های آن، با این اراده مخالف بوده است. شرایط مثبت را باید در وجود گروه‌های اجتماعی شهری که به حدی مکفی از توسعه در عرصه تولید صنعتی و سطح معینی از فرهنگ تاریخی- سیاسی دست یافته‌اند جست‌وجو کرد. هیچ نوع تشکل اراده جمعی ملی- مردمی میسر نیست مگر آنکه توده عظیم بورژازن دهاتی هم‌زمان یا به عرصه سیاسی بگذازد. گرامشی در ادامه می‌نویسد شهریار نوین باید خواستار و سازمان‌دهنده رف‌رم فکری و اخلاقی باشد و این رف‌رم فکری و اخلاقی باید با برنامه اقتصادی پیوسته باشد. گرامشی در فرایز دیگر از بحث خود خاطرنشان می‌کند واقع‌فکری «شدید» سیاسی غالباً منجر به این ادعا می‌شود که مرد مسیحی باید در درون چارچوب «واقعیت مؤثر» کار کند، نباید به «آنچه باید باشد» دلبستگی داشت، بلکه فقط باید به «آنچه هست» دل ببندد. این واقعیت مؤثر چیست؟ آیا چیزی است ایستا و بی‌حرکت یا رابطه نیروهایی است که در حرکت و تعادلشان در تغییر مداوم است؟ برای اعمال اراده به‌قصد ایجاد موازنه جدیدی از نیروهایی که در دنیای واقع موجودند و عمل می‌کنند، باید بر اساس آن نیروی خاصی عمل کرد که به نظر آدمی مترقی محسوب می‌شود، باید وسایل پیروزی را در اختیار آن نهاد و در این صورت جنبش حرکتی، حرکت در چارچوب واقعیت مؤثر است، منتها به‌قصد غلبه و فراوری. بنابراین «آنچه باید باشد»، امری مشخص است نه مجرد و بن‌داری، و علاوه‌براین، تنها تعبیر واقع‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه واقعیت است؛ تنها تاریخ در حال ساخته‌شدن و فلسفه در حال ساخته‌شدن و تنها سیاست واقعی است.